

متن پیاده شده آخرین مصاحبه سردبیر "راه‌توده" با "مانوک خدابخشیان" برنامه ساز رادیو صدای ایران را در زیر می‌خوانید، که در آستانه سال نو انجام شده‌است. این گفتگو را می‌توانید در سایت‌های اینترنتی "گویا"، "مرور" و نشریه اینترنتی و تازه تاسیس "پیک نت" با عنوان برنامه‌های "ساعت صفر" رادیو صدای ایران نیز بشنوبد.

۶ سال توطئه و در انتظار «حالت

فوق‌العاده» برای یورش به مردم!

آنها که روی میلیاردها ثروت نشسته‌اند نه اهل مقابله، بلکه اهل معامله با امریکا هستند! همین‌ها فکر کرده بودند حالا که قرار است امریکا از خارج به ایران حمله کند، فرصت خوبی است تا آنها هم در داخل به مردم حمله کنند!

اگر یک روز "برلوس کونی" در ایتالیا رهبر مقابله با امریکا شد، آنوقت می‌توان ضد امریکائی بودن امثال عسگراولادی را هم قبول کرد!

هم دستگیر کنند و بدنال آن هم یک ماجرای مفتضح دیگری مانند ماجرای اعترافات و محاکمه "سیامک پورزند" راه بیان‌اند. شبیه همان طرح کودتای در نطفه سرکوب شده‌ای که در آخرین روزهای پیش از انقلاب می‌خواستند به اجرا بگذارند و یکی از کارهای بسیار ارزنده آقای دکتر یزدی، وزیر خارجه دولت موقت آقای بازرگان انتشار اسناد همین کودتا در کتابی است بنام "آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها". نام این کار را البته همه چیز می‌شد گذاشت، جز مقابله با امریکا!

البته، اگر می‌ریختند و یک عده رابط و کارگزار انگلیس و امریکا را در حاکمیت می‌گرفتند تا ستون پنجم دشمن خارجی را ویران کنند، آنوقت یک بحث دیگری بود، اما در آن دستگیری که به بهانه حالت فوق‌العاده می‌خواستند راه بیان‌اند حتی تلنگر هم قرار نبود به طرفداران و کارگزاران و رابطین امریکا و انگلیس در حاکمیت بزنند، بلکه برعکس این رابطین و کارگزاران امریکا و انگلیس بودند که دست به اقدام می‌زدند و علیه جنبش مردم و اصلاح طلبان وارد میدان می‌شدند. اگر آقای برلوس کونی در ایتالیا یک روز پرچم مقابله با امریکا را برافراشت، آنوقت شما و شنوندگانتان باور کنید که امثال آقای عسگراولادی و آیت‌الله کئی و آیت‌الله طیبی و دیگر هم کیسه‌ها و هم خرج‌های این آقایان هم پرچم مقابله با امریکا را می‌توانند بلند کنند و مردم هم آنها را باور کنند. اتفاقاً آقایان می‌خواستند از شر کسانی در مجلس و در صحنه سیاسی کشور خلاص شوند که بسیار صادق‌تر و منطقی‌تر در پی چاره‌ای برای دفاع از استقلال کشور و دفع خطر امریکا و ناتو برای ایران هستند. آقایان می‌خواستند طیف رادیکال جبهه مشارکت ایران اسلامی و اصولاً جریان موسوم به چپ مذهبی را دستگیر کنند و مطبوعاتی را ببندند که مطالب آنها بسیار دقیق‌تر از نشریات این آقایان مسئله امریکا و موقعیت کنونی جهان را برای مردم تشریح می‌کنند. برای این یورش به بهانه حالت فوق‌العاده نیاز داشتند، زیرا برای رفتن و نشستن پشت میز مذاکره مستقیم و ذلالت بار چاره‌ای جز خلاص شدن از شر منتقدان پشت سر خود و قطع ارتباط آنها با مردم ندارند. این کل ماجراست و بنظر ما در اینجا هم متوقف نمی‌ماند. یعنی آن آقایان می‌کوشند سرانجام و به هر نحوی که شده از شر

خدابخشیان - نخستین سخنان تهدید آمیز رئیس جمهور امریکا موج بزرگی را در ایران باعث شد و مسئله حالت فوق‌العاده و جنگی را در جمهوری اسلامی پیش کشید. جلوتر از همه، آقای عسگراولادی نیز ضرورت اعلام حالت فوق‌العاده را مطرح کرد و حتی از قول شورای امنیت ملی هم نقل شد که قرار است حالت فوق‌العاده در کشور اعلام شود. این موج، با آنکه تهدیدهای امریکا همچنان ادامه دارد فرو کش کرده‌است. آیا دیگر خطری جمهوری اسلامی را تهدید نمی‌کند؟ در دیدارهای پشت صحنه با امریکا به تفاهم‌هائی رسیده‌اند؟

راه‌توده - در اینکه خطر دخالت نظامی امریکا در ایران همچنان وجود دارد، ما شکی نداریم، اما در اینکه آقای عسگراولادی و دوستانش می‌خواستند حالت فوق‌العاده اعلام کنند تا با امریکا مقابله کنند نه تنها شک داریم، بلکه یقین داریم که این آقایان دنبال چنین مقابله‌ای نبودند و اساساً حالت فوق‌العاده را با این هدف نمی‌خواستند به جامعه تحمیل کنند. آنها دنبال اهداف دیگری بودند و هنوز هم هستند و اگر تصور کنیم دست از نقشه‌هایشان بر داشته و یا بخواهند داشت اشتباه کرده‌ایم.

آقایان ۶ سال است بدنال حالت فوق‌العاده می‌گردند، ۶ سال است خیزهای فوق‌العاده برداشته و زخم‌های سختی هم به پیکر جنبش مردم زده‌اند و حالا چون دیده‌اند این پیکر سخت‌جان‌تر از آنست که تصور کرده بودند، خواستند از آب گل‌آلوده ماهی طلائی بگیرند. فکر کردند حالا که قرار است امریکا از خارج به ایران حمله نظامی کند، بهتر است آنها هم فرصت را غنیمت شمرده و از داخل به جنبش مردم حمله نظامی کنند! به بهانه خطر حمله نظامی امریکا و مستند به مصوبه شورای امنیت ملی برای اعلام حالت فوق‌العاده می‌خواستند عده‌ای از نمایندگان مجلس را که استوارتر از بقیه بدنال اصلاحات هستند همراه با عده‌ای دیگر از روزنامه‌نگاران و برخی چهره‌های سیاسی و حتی تعدادی از روحانیون طرفدار جنبش و مخالف ولایت آقای خامنه‌ای را بگیرند؛ مطبوعات را ببندند و چهار روزنامه رسالت، کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی را یگانه روزنامه‌های یومیه و مجاز در داخل کشور اعلام کنند و حتی بعضی افراد سیاسی و فرهنگی را

بودند. بد کردیم؟ با تمام قدرت باید ایستاد که چنین روز و چنین موقعیتی پیش نیاید و ابتکار عملی اینگونه بدست مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی نیفتد، اما اگر، بهر دلیل و موقعیتی چنین حادثه تلخ و ضد ملی اتفاق افتاد، همه خواهیم دید که پیام طرفداران حالت فوق‌العاده و همان‌ها که امروز در مطبوعاتشان از حمله به تاسیسات امریکائی و به آتش کشیدن منطقه و این بقول معروف خالی‌بندی‌ها را در نماز جمعه‌هایشان مطرح می‌کنند مضمونی جز همین مضمونی که برایتان گفتم نخواهد داشت!

از دل جنبش مردم یا سلطه مافیای ثروت بیرون خواهد آمد و یا برتری مردم در حاکمیت. راه دیگری وجود ندارد.

آنکه روی چندین و چند میلیارد دلار ثروت نشسته اهل معامله است نه مقابله و برای اینکه، با هدف نجات قدرت و ثروت خویش وارد چنین معامله‌ای با امریکا و یا هر قدرت دیگری نشود و تیغ به صورت مردم و جنبش آنها نکشد، هیچ چاره‌ای جز کوتاه کردن دستش از حکومت و رسیدگی به مال و منالی که به جیب زده نیست!

خدابخشیان - شنوندگان برنامه ما به خاطر دارند که شما هر بار که در باره جنبش دانشجویی صحبتی با ما داشتید، روی همین مسئله، یعنی خطر نظامی کردن فضای جامعه و بهانه‌سازی‌ها و چپ روی‌ها تاکید می‌کردید.

راه توده - خوشحالم که شما این مسئله را به خاطر دارید. همینطور است که می‌گوئید و حتما هم به خاطر دارید، که حتی از همان رادیوی شما حملاتی به برخی هشدارباش‌های ما شد، که مثلاً چرا اسمی از آقای طبرزدی و یا منوچهر محمدی و دیگران آورده‌ام. آنموقع من تاکید کردم و هنوز هم می‌کنم که ما سندی در اختیار نداریم که این فرد و یا آن فرد عامل مستقیم برای متشنج کردن جنبش دانشجویی و شقه شقه کردن آن است و چنین اعتقادی هم نداریم، آنچه که من مطرح می‌کردم و هنوز بر آن پافشاری دارم عملکردهای ماجراجویانه بود و گفتم و می‌گویم که آن ماجراجوئی‌ها به سود مخالفان جنبش و مخالفان اصلاحات بود و دیدیم که چنین هم شد. همان موقع من در گفتگو با شما بارها تاکید کردم که عمل آقای **طبرزدی** در مخالفت با دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و اعلام آن بعنوان یک تشکل حکومتی و مجری دستورات بخشی از حکومت و آنهم نه دولت آقای خاتمی، بلکه حکومت بطور عام که از آن برداشت‌های خاص هم می‌توان کرد، حداقل یک اشتباه بزرگ و نا بخشودنی است و این درست به معنای ریختن آب به آسیاب مخالفان اصلاحات است. همین سیاست را آقای **منوچهر محمدی** هم برای مدتی دنبال کرد تا رفت به زندان و بقیه ماجراها. عملکرد او هم نوعی مقابله با وحدت جنبش دانشجویی بود. آنچه که ما طرفدار آن بودیم دفاع از وحدت جنبش دانشجویی و دفاع از دفتر تحکیم وحدت بعنوان یک تشکل سراسر دانشجویی بود که می‌بایست اتحاد نیروهای حاضر در آن حفظ شود، تا از گزند مخالفان جنبش در امان بماند. گذشت زمان چه چیز را به ما ثابت کرد؟ جز فاش شدن کینه و نفرت مخالفان اصلاحات نسبت به دفتر تحکیم وحدت و انواع توطئه‌ها برای از میدان خارج کردن این تشکل؟ ما اگر رادیویی در اختیار داشتیم قسمت‌هایی از مصاحبه‌های انجام شده با طبرزدی و منوچهر محمدی در آن دوران را یکبار دیگر پخش می‌کردیم و سپس شرحی از موقعیت کنونی دفتر تحکیم وحدت را در برابر شنوندگان

منتقدان خود و از شر جنبش مردم خلاص شده و بروند پای میز معامله مستقیم با امریکا، از اینسو هم تا جنبش مردم هست و آگاهی هست و دست آقایان رو می‌شود، موانع جدی بر سر راه تحقق این توطئه وجود دارد. بنابراین، نبرد همچنان جریان دارد و ما در آینده شاهد تندتر شدن و آشکارتر شدن آن هم خواهیم بود. از دل این نبرد یا باید پیروزی جنبش مردم بیرون بیاید و یا تسلط خونین مافیای ثروت و قدرت، ما از پیروزی جنبش دفاع می‌کنیم و به سهم خودمان هرچه را بتوانیم در این راه دریغ نمی‌کنیم، همچنان که تاحال نکرده‌ایم. ممکن است از بدنه جبهه مخالف اصلاحات کسانی کنده شده و متاثر از شرایطی که پیش می‌آید به لایه‌های ضعیف و متزلزل جبهه اصلاحات بپیوندند، تمام کوشش را هم باید کرد که چنین بشود، اما در نهایت امر، سرانجام این مرحله از نبردی که در جامعه ایران جریان دارد، جز پیروزی یکی بر دیگری نیست. تاریخ مبارزات اجتماعی چیزی جز این نتیجه‌گیری را به خاطر ندارد. آشتی طبقاتی ناممکن است.

آنچه که برایتان گفتم، در ارتباط با پرسش مستقیم شما و مسئله جنجال و تلاش برای برقراری حالت فوق‌العاده در کشور، به بهانه خطر حمله امریکا به ایران بود، که از نظر ما به هیچ وجه از دستور جبهه مخالفان اصلاحات خارج نشده و آنها بدنبال فرصت‌های دیگری برای رسیدن به این هدف خواهند گشت.

اما، اصل ماجرا، یعنی خیز برداشتن برای • بگپروبنند، کودتای خزنده، کودتای نیمه کامل، بستن مطبوعات، جلوگیری از فعالیت حزبی و سیاسی دیگران (غیر از متوفه اسلامی و تشکیلات گسترده روحانیت مبارز)، ترور افراد و حتی اعدام همچنان که در ۶ سال گذشته به اشکال مختلف دنبال شده، بازهم دنبال خواهد شد. ۶ سال است آقایان بدنبال فرصت برای تحمیل حالت فوق‌العاده، برای رسیدن به همان اهدافی که جلوتر برایتان گفتم در کشور می‌گردند. حتی آن موقع که آقای خاتمی با خانم امانپور مصاحبه کرد و ایده گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کرد و سیاست امریکا هم چنین گستاخانه و جنگجویانه نبود، آقایان بازهم دنبال حالت فوق‌العاده می‌گشتند، وقتی به کوی دانشگاه حمله کردند، وقتی تظاهرات ۲۳ و ۲۴ تیرماه را بعد از تحصن دانشجویان به راه انداختند هم دنبال همین حالت فوق‌العاده بودند. این را ما نمی‌گوئیم، این را، چند ماه بعد از تظاهرات ۲۴ تیرماه "**خسرو**" که همان حجت‌الاسلام **حسینیان**، یکی از متهمین صدور فتوای قتل‌های زنجیره‌ای در مصاحبه و سخنرانی‌اش در قم گفت و ما در راه‌توده عیناً منتشر کردیم. ایشان با صراحت در آن صحبت گفت که «جمعیت خوبی را توانسته بودیم بسیج کنیم و با عکس آقا - یعنی خامنه‌ای - به خیابان‌ها آوردیم، کار دولت همان شب باید تمام می‌شد و ۲ خردادی‌ها دستگیر می‌شدند. تعلق شد و فرصت از دست رفت.» اعتراف از این آشکارتر در باره یک کودتا و اعلام حالت فوق‌العاده سراغ دارید؟ این سخنان در سال ۷۷ گفته شده است. آنموقع که خطر حمله نظامی به ایران مطرح نبود، پس چرا آقایان بدنبال حالت فوق‌العاده بودند؟ نمونه‌های مختلفی در این رابطه را می‌توانم برای شما شمارش کنم. بنابراین، درد این آقایان حمله نظامی امریکا به ایران نیست که حالت فوق‌العاده را برای مقابله با آن بخواهند، آنها منتظر حالت فوق‌العاده‌اند تا بگپروبنند و بکش بکش راه‌بیاندازند و ما یقین داریم که هم‌زمان با این یورش به امریکا هم پیغام خواهند فرستاد که "**قربان! ما چپ‌ها را زدیم، کسانی را از صحنه خارج کردیم که در مطبوعاتشان امریکا را امپریالیسم معرفی می‌کردند و با سیاست نظامی - جهانی شما مخالف**

خدابخشیان - نکته بسیار مهمی را شما مطرح کردید. در واقع وقتی سردار کوثری، سردار شمخانی، سردار ذوالقدر و یا سردار رحیم صفوی وارد میدان می‌شوند دیگر نیازی به خود روحانیون نخواهد داشت، آنها می‌توانند مثل حکومت‌های امریکای لاتین یک "خونتای" نظامی را تشکیل بدهند و حتی ماهیت نظام را هم تغییر بدهند.

راه توده - همینطور است که شما می‌گوئید. حتی روحانیون حوزه‌ها، روحانیونی نظیر آیت‌الله مکارم شیرازی و یا فاضل لنکرانی و دیگران هم از تمرکز این همه قدرت در دست عده‌ای از فرماندهان و آنها نه همه فرماندهان نگراند و با تردید بسیار نسبت به سیاست‌های رهبر در نظارت بر نیروهای نظامی نگاه می‌کنند. بقول شما، وقتی قدرت را قبضه کردند دیگر چه نیازی به روحانیون دارند؟ ضمناً به خاطر داشته باشید که روحانیت سنتی، این آقای نظامی را آنچنان هم مذهبی نمی‌شناسند و قبول ندارند. از نظر آنها، اینها مثنی جوان بوده‌اند که حالا ۴۰-۵۰ سالشان شده و همه‌شان متأثر از انقلاب ۵۷ ریشگی گذاشته و نمازی می‌خوانند و مذهبی شده‌اند. اینها از نظر روحانیون سنتی ریشه ندارند، حتی اگر دوره‌هایی هم در قم و مشهد دیده باشند. روحانیون سنتی آن مسلمانی که خودشان را می‌دانند، اینها را نمی‌دانند. این روحانیون سنتی حتی به تناسب شجره مذهبی روحانیون آنها را دسته بندی می‌کنند. این روحانیون، جز خودشان کسی را مسلمان به آن مفهومی که اختیارشان را دست آنها بدهند نمی‌دانند. نه مجاهدین انقلاب اسلامی را مسلمان می‌دانند، نه فرماندهان سپاه و بسیج را. آنها حتی آقای خاتمی را هم آن مسلمانی نمی‌شناسند که مورد نظر و تأیید خودشان است، بنابراین چگونه جرات می‌کنند همه چیز را بسپارند دست فرماندهی مثل ذوالقدر؟ در این میان، البته **رهبران موتلفه اسلامی با این پیش بینی که بسیج سپاه پاسداران را در اختیار دارند و برخی فرماندهان بسیج و سپاه عضو علنی و یا غیرعلنی رهبری این جمعیت هستند، بر خلاف خیلی از روحانیون، از برقراری حالت فوق‌العاده و کودتای نظامی چندان ترس ندارند** و به این یقین دارند که ابتکار عمل در دستشان باقی می‌ماند، حتی اگر روحانیون از صحنه حذف شوند! در اینصورت یک حکومت خیلی عادی و معمولی مثل همه حکومت‌های نظامی دیگر که پشت سر آن سرمایه‌داران و غارتگران یک جامعه قرار دارند تشکیل خواهد شد.

ادامه نوطه علیه جنبش مردم، عملاً نیروهای نظامی را وارد عرصه سیاسی می‌کند. اکنون هم فرماندهان سپاه پاسداران نقش بسیار زیادی در تصمیم گیری‌های پشت پرده رهبر دارند.

من باز هم تأکید می‌کنم که این فرماندهان نظامی، در دهسال گذشته، با آنکه در مطبوعات زیاد مطرح نمی‌شوند و نقش سیاسی آنها زیاد فاش نمی‌شود، اما در عمل نقش مهمی در حکومت دارند و با قاطعیت می‌توان گفت که بسیاری از حرف‌ها و تصمیماتی که رهبر می‌زند و می‌گیرد فرمایشات و نظرات این فرماندهان نظامی است و این نکته‌ای نیست که حتی بخش‌هایی از روحانیون مخالف اصلاحات نگران ادامه آن نباشند. جریان یورش به ملی-مذهبی‌ها، جریان ترور آقای حجابیان، ماجرای تشکیل سازمان امنیت غیر قانونی، که حراست اطلاعات سپاه پاسداران در آن نقش مهمی دارد، سخنرانی‌های مستقل فرماندهان نظامی در باره مهم‌ترین مسائل سیاست داخلی و خارجی کشور و خلاصه انواع

خودمان قرار می‌دادیم تا این آشنائی نمونه‌ای شود برای آگاهی از مسائل مشابه. گفتگوهائی که پس از انتخاب آقای خاتمی تاکنون با هم داشته‌ایم را شاید توانستیم پولی و کمکی از علاقمندان جمع کرده و منتشر کنیم. امروز مراجعه به آنها جالب است. مثلاً وقتی ما در انتقاد به خانم سیمین بهبهانی و سخنرانی ایشان در سالن وزارت ارشاد اسلامی و در حضور وزیر ارشاد وقت "عطاءالله مهاجرانی" گفتیم این چپ روی است، ریختند سر ما که به یک شاعر بزرگ اتهام چپ روی زده‌ایم. ماجرا مربوط به همان ماه‌های اول انتخاب آقای خاتمی است. خُب ما چه گفتیم و امروز شاهد چه چیز هستیم؟ خانم بهبهانی تاج سر غزل معاصر ایران و ما هم طرفدار ایشان، اما این طرفداری ربطی به واقع بینی سیاسی و برآورد توازن نیروها در جامعه و در حاکمیت ندارد. ایشان تاج سر ما، اما مگر ما مجازیم واقعیتی را که می‌بینیم و تحلیل می‌کنیم به این دلیل نگوئیم و منتشر نکنیم؟ من گفتم و بر سرما هم ریختند، در همین نشریه **آرش** وابسته به **راه کارگر**، در رادیوی شما و جاهای دیگر؛ اما با این حملات که واقعیت پنهان نماند. همینطور در باره کنفرانس برلین و غفلت فاجعه‌بار مهاجرین سیاسی از درک دلیل برپائی این کنفرانس و یا دلیل یورش به آن. بهرحال، امیدواریم همتی شود و ما بتوانیم این مجموعه را منتشر کنیم.

خدابخشیان - وقتی صحبت از حالت فوق‌العاده می‌شود و شما هم آن را نوعی کودتا معرفی می‌کنید، آیا کار بدست نظامی‌ها نخواهد افتاد؟ **راه توده** - اتفاقاً این یکی از نکات گرهی در ماجرای کودتاهای نیمه کاره، قضائی کردن عملیات کودتائی و موفق نشدن آقایان برای اعلام حالت فوق‌العاده همین است.

ببینید! در هر کودتائی و در هر حالت فوق‌العاده‌ای خواه نا خواه کار می‌افتد دست نظامی‌ها، یعنی ابتکار عملی که اکنون فرماندهان سپاه در عرصه سیاسی و حکومتی در جمهوری اسلامی دارند بیشتر می‌شود. بالاخره باید حضور سپاه و بسیج را در عرصه حکومتی و سیاسی بیشتر بکشند. از نظر ما، بیم و هراس بسیار مهمی در بین غیر نظامی‌های طرفدار حالت فوق‌العاده و بویژه روحانیون حکومتی و حتی غیر حکومتی در این زمینه وجود دارد. اگر حالت نظامی و فوق‌العاده در کشور اعلام شود، عملاً فرماندهان سپاه باید بیشتر وارد عرصه سیاست و حکومت شوند، در اینصورت، چه تضمینی وجود دارد که فرماندهان سپاه که خود در حکومت هستند و ابتکار عمل را هم بدست گرفته‌اند، هوس نکنند مانند ژنرال ضیاء الحق حکومت تشکیل دهند؟ چه تضمینی برای روحانیون وجود دارد، که همین فرماندهان و تشکیل دهندگان حکومت سپاهی و نظامی روحانیون حکومتی را از حاکمیت حذف نکنند؟ چه تضمینی وجود دارد که فرماندهان نظامی-حکومتی پس از مستقر شدن و محکم کردن زیرپایشان و مخصوصاً تصفیه درونی سپاه، با امریکا و اسرائیل وارد معامله نشوند؟

بنظر ما یکی از دلایل متوقف ماندن اعلام حالت فوق‌العاده، در کنار دلایل و عوامل متعدد دیگر، همین امر بوده‌است و قطعاً روحانیونی با این مسئله به همین دلیل که برایتان گفتم مخالفت کرده‌اند. البته شاید آقای خامنه‌ای تصور کرده باشد که چون فرمانده کل قواست، همچنان فرمان حکومت سپاهی‌ها را هم در اختیار خواهد داشت. بنظر ما هستند روحانیونی که هم با توان و نفوذ سیاسی-مذهبی ضعیف ایشان آشنائی دارند، هم خلق و خوی او را می‌شناسند و هم با بلندپروازی‌های خطرناک ایشان آشنا هستند؛ بنابراین از جمله مخالفان حالت فوق‌العاده باید این طیف از روحانیون هم باشند!

بگیرند و آن را ضعیف و ناتوان کنند. وظیفه همه طرفداران جنبش و اصلاحات آنست که مرتب به بدنی که به آن خنجر فرو می‌کنند خون جدید برسانند و از ضعیف شدن این بدن جلوگیری کنند. این خون هم چیزی نیست جز آگاهی و مصمم ساختن مردم به باقی ماندن در صحنه تا لحظه بی نتیجه ماندن همه توطئه‌ها و به زانو در آمدن توطئه‌گران. با کمال خوشحالی می‌خواهم بگویم که چنین کوششی در جامعه ایران وجود دارد. به مهاجرت و حرف‌هایی که می‌زنند زیاد نباید توجه کرد. در آنجاست که مرتب آگاهی مثل جویبارهای کوچک به رود بزرگ می‌ریزد. همین پیش جلسات کنگره دوم خرداد را شما یکبار مرور کنید، اسناد و سخنرانی‌هایش را بخوانید؛ ببینید چه گفتند و چه افشاگری‌هایی صورت گرفت. هستند کسانی و جریاناتی در خارج از کشور که اهمیت این مسئله را درک نمی‌کنند، این به خودشان مربوط است و رفقا و دوستانشان، اما واقعیت در آنجا چیز دیگری است. چیزی در جلسات این پیش کنگره نبود که مطرح نشده باشد، فقط با زبانی و کلامی که می‌شد مطرح شود. زبانی که مردم می‌شناسند و آن را خوب درک می‌کنند. شما جلسات همین کنگره را مقایسه کنید با جلسات و کنگره‌هایی که در مهاجرت و با ادعای چپ تشکیل می‌دهند. ببینید اینها چه می‌گویند و چطور دور خودشان و یک مشت فرضیات بیگانه با جامعه ایران می‌چرخند و آنها در داخل چه می‌گویند و چگونه خود را به واقعیات نزدیک می‌کنند.

بنابراین، گیریم که کودتا هم کردند و حالت فوق‌العاده هم اعلام کردند، با آگاهی مردم چه می‌کنند؟ آن را که نمی‌توانند زندانی کنند و تیرباران کنند! حالا یک عده‌ای همچنان می‌گویند مرغ یک پا دارد و جامعه ایران استبداد زده‌است و باید جبهه ضد استبداد و دیکتاتوری تشکیل داد. اینها استبداد و دیکتاتوری مسلط شده را یا ندیده‌اند و یا از خاطر برده‌اند. اگر بگویند باید جلوی سلطه استبداد و مستبدین را گرفت، ما هم با آنها موافقیم، اما اگر بگوئیم کار تمام شده و استبداد حاکم شده که انکار واقعیت است. انکار فضای کنونی در مطبوعات ایران است، انکار اینهمه مقاله و سخنرانی و انتشار کتاب و جلسات و طرح دیدگاه‌هاست. استبداد جا افتاده، همان است که در دهه ۵۰ در ایران شاهنشاهی جا افتاده بود و هیچ شعاری هم جز شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری هم زینده آن نبود. حتی در دهه ۳۰، با آنهمه درنده‌خوئی که کودتاجی‌ها از خودشان نشان دادند، نتوانستند در همان دهه استبداد و دیکتاتوری دربار را نهادینه کنند. درنده‌خوئی می‌کردند اما هنوز به بقای خودشان هم اعتماد نداشتند و نتوانسته بودند بر افکار عمومی قالب شوند. حالا و در حالتی که امروز جامعه ایران دارد، اگر بپذیریم که باید جلوی سلطه استبداد را گرفت، پس هنوز این استبداد سلطه نیافته و از مقاومت مردم در برابر آن باید دفاع کرد تا نه تنها جلوی پیشرفت آن را گرفت، بلکه آن را به عقب راند. به همین دلیل شعار و تحلیل ما با بسیاری از شعارها و تحلیل‌های جاری در مهاجرت تفاوت دارد. ما وقتی پیشنهاد شعار **جبهه دفاع از جمهوریت** را مطرح می‌کنیم ناظر بر همین تحلیل است. جامعه در حال مبارزه تفاوت می‌کند با جامعه‌ای که در آن استبداد جایگزین و مسلط شده است. ما در زمان شاه این استبداد را دیده‌ایم، درست است که خشونت حتی بیشتر از زمان پیش از انقلاب دیده شده و می‌شود، اما باید توجه کنیم که این خشونت، علیرغم همه درندگی آن و تلاشی که برای سلطه آن بر جامعه ایران صورت گرفته، هنوز نتوانسته به سیستم غالب در جامعه ایران تبدیل شود و بخشی از آنچه را که امروز بعنوان جنبش شاهد آن هستیم همین مقاومت است. ما هم کم اطلاع از جنایاتی که در جمهوری اسلامی صورت گرفته نیستیم، اما این

نمونه‌های دیگر، هر کدام شاهد زنده‌ای برای این تحلیل و ارزیابی ماست. روحانیونی که در حکومت هم حضور دارند، می‌دانند که این فرماندهان در شورای امنیت ملی دست بالا را دارند، اداره ضد اطلاعات سپاه نقش سازمان امنیت پر قدرت را در کشور دارد، ضد اطلاعات نیروهای انتظامی هم که در دست آنهاست، زندان‌های مختلف در پادگان‌های نظامی هم که دارند، حالا، اعلام حالت فوق‌العاده یعنی بفرمائید آقایان نظامی همه حکومت تقدیم شما! این را می‌فهمند و همچنان اعتقاد دارم که یکی از دلایل متوقف شدن اعلام حالت فوق‌العاده و نرفتن زیر بار فشار آقای عسگرولادی برای اعلام حالت فوق‌العاده هم همین است؛ در حالیکه تا حالا هر چه آقای عسگرولادی گفته عمل شده‌است. بودن دوائر ایدئولوژیک و حضور روحانیون در پادگان‌ها را هم وقتی حالت فوق‌العاده اعلام شد زیاد جدی گرفته نخواهد شد.

شما اگر دقت کرده باشید، در جریان طرح یورش به مطبوعات و دستگیری و زندانی کردن روزنامه‌نگاران و برخی فعالان سیاسی ملی-مذهبی و انواع **طرح‌های کودتائی** دیگر، کوشش شد تا قوه قضائیه را در کنار فرماندهان سپاه قرار دهند و طرح‌های کودتائی را به شکل **سپاهی-قضائی** پیش ببرند تا همه ابتکار عمل در دست فرماندهان سپاه نباشد. و باز هم بخاطر داشته باشید که تنها تشکیلات حکومتی که بیش از هر تشکیلات دیگری **روحانیون** در آن فعال هستند همین قوه قضائیه و به بهانه اسلامی کردن قضاوت در ایران است. از ابتدای جمهوری اسلامی همینطور بود و اساسا آیت‌الله بهشتی با همین هدف، یعنی اسلامی کردن قضاوت در ایران و باز کردن راه برای قضاوت روحانیون و سپردن قوه قضائیه به روحانیون در راس این قوه قرار گرفت. البته بعدها روحانیونی که ایشان به قوه قضائیه آورده بود و آیت‌الله اردبیلی و موسوی خوئینی‌ها نیز آن را ادامه داده بودند، در دهه دوم جمهوری اسلامی و به رهبری رسیدن آقای خامنه‌ای تصفیه شدند و جای آنها را روحانیون مدرسه حقانی، رهبران و کادرهای انجمن حجتیه گرفتند، همانطور که نمایندگی‌های رهبر در نیروهای نظامی تصفیه شدند و جای امثال عبدالله نوری نماینده آیت‌الله خمینی در سپاه پاسداران را روحانیون نظیر روحانیون کنونی قوه قضائیه گرفتند.

این یک بخش مهم از مجموعه دلایل نرفتن به سمت اعلام حالت فوق‌العاده است، اما بخش بسیار مهم دیگر درک بی‌نتیجه بودن این نوع اقدامات است. گیریم حالت فوق‌العاده هم اعلام کردند و یک عده‌ای را هم گرفتند و مطبوعات و مجلس را هم بستند. بعدش چی؟ با خواست‌های یک جنبش چه می‌کنند؟ جنبشی که در آن صورت باید روی شورش آن حساب کنند و شما می‌دانید در حالتی که خطر خارجی وجود دارد یک چنین شورش برای حاکمیت تا چه اندازه گران تمام خواهد شد. بنابراین، یکی از دلایل نرفتن به سمت حالت فوق‌العاده بی‌نتیجه بودن آن و وجود جنبش مقاومت مردم است.

خدابخشیان - همین حالت در باره کودتا هم وجود دارد.

راه توده - درست است و به همین دلیل هم نمی‌توانند بدنبال یک حالت فوق‌العاده سراسری بروند و یا یک کودتای تمام و کمال انجام بدهند و هر گامی که برمی‌دارند مقطعی است و مخالفان این نوع طرح‌ها بسرعت فرصت پیدا می‌کنند با مردم تماس برقرار کرده و ماجرا را توضیح بدهند. مثل همه موارد گذشته، مثل کنفرانس برلن، مثل ماجرای ملی-مذهبی‌ها، مثل کوی دانشگاه، مثل انتخابات تهران و کوشش برای باطل کردن آن. در حقیقت سعی می‌کنند از **تن جنبش گوشت بکنند و یا هر چند وقت یکبار به پهلوی آن تیغ بکشند تا خون از جنبش**

کمال تاسف در برخی نشریات خارج از کشور خواندم آن را "هیاهو برای هیچ" قلمداد کرده‌اند، ببینید در باره مذاکره با آمریکا چه می‌گوید. برای شنوندگان شما از روی روزنامه بنیان می‌خوانم. ایشان می‌گوید: «همانطور که امام مسئله گروگانها را بعهدہ مجلس گذاشت، مسئله مذاکره با آمریکا هم باید بعهدہ نمایندگان مردم در مجلس گذاشته شود. برخی فکر می‌کنند چون مسئله حقوق بشر را در کشورهای دیگر مطرح می‌کنند ما نباید به آن پردازیم، در حالیکه برخورد با مطبوعات، شیوه غلطی که پشت درهای بسته در رابطه با ملی-مذهبی‌ها اعمال شد و حصر آیت‌الله منتظری، که به صورت طولانی ادامه پیدا کرده از مسائل بسیار مهم است. نظارت رسانه‌ها، افکار عمومی و مجلس بسیار مهم است. شورای نگهبان برخی مراکز را از دایره تحقیق و تفحص مجلس خارج کرده، مگر آن مراکز خارج از نظام هستند؟ نظارت و وظیفه مجلس خبرگان رهبری بر عملکرد رهبر است و نمایندگان مجلس خبرگان باید گزارش این نظارت بر عملکرد رهبر را به مردم اعلام کنند»

از جمله دلایل نرفتن به سمت اعلام حالت فوق‌العاده، مخالفت روحانیون سنتی و ترس آنها از افتادن کار بدست نظامی‌ها و به حوزه‌ها برگرداندن روحانیون است!

شما قضاوت کنید، چنین مطالبی را می‌توان در مطبوعات خواند و آنوقت نسبت به آنچه که در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت باقی ماند و بعنوان طرفدار وارد میدان نشد؟ این آقا صاف و پوست کنده در باره رهبر دارد حرف می‌زند، گرهی ترین مسائل را مطرح می‌کند و آنوقت ما در خارج از کشور بنشینیم و برای راحت کردن خیال خودمان و توجیه انفعال و گریز از ورود به صحنه مبارزه و نبرد جاری در کشور بگوئیم آقا "استبداد" حاکم است و اول باید جبهه ضد استبداد درست کنیم و بعد مبارزه را شروع کنیم! آنها که از "هیاهوی بسیار برای هیچ" می‌نویسند، به این نکته بسیار اساسی توجه ندارند، که بدون این افشاگری‌ها، بدون این آگاهی‌ها که به نیرو در جامعه تبدیل می‌شود، مگر می‌توان مردم را بسیج کرد؟ مگر هدف بسیج مردم و پیشبرد تحولات به کمک جنبش مردم نباشد، که این البته سیاست و روش توده‌ایها نیست. و یا دنبال بهانه‌ای برای فرار از میدان هستند، که اینهم نه روش و منش ماست و نه حتی رسم جوانمردی!

خدابخشیان - همینجا می‌خواهم پرسش مربوط به آزادی ملی-مذهبی‌ها را مطرح کنم. از ابتدای این گفتگو فرصتی را برای طرح این پرسش جستجو می‌کردم و حالا که شما با چنین قاطعیتی در باره قدرت جنبش مردم سخن می‌گوئید فکر می‌کنم فرصت مناسب باشد. آیا واقعا ملی-مذهبی‌ها زیر فشار جنبش مردم و افکار عمومی آزاد شدند و یا زیر فشار مجامع بین‌المللی؟

راه توده - قطعاً هر دوی اینها موثر بوده و بنظر ما گزارش‌ها و فشارهای خارج از کشور هم متاثر از فشارهای داخل کشور بوده‌است.

اما اینکه اساساً چرا به این نیروها یورش بردند، این باز می‌گردد به آن ارزیابی که ما در این مورد داریم. از نظر ما، این یورش با هدف جلوگیری از نفوذ رو به گسترش این نیروها در میان مذهبیون و مردم مسلمان صورت گرفت. آنها با این یورش سعی کردند جلوی متشکل شدن نیروهای ملی-مذهبی را بگیرند زیرا از هر نوع تشکل و سازماندهی وحشت دارند. بقول خودشان حزب فقط حزب‌الله و این حزب‌الله هم مطابق توازن نیروهائی که در این ۲۰ و چند سال در حاکمیت بوده متفاوت است. یک روز حزب‌الله مرکب از آن نیروهائی بود که به جبهه‌های جنگ می‌رفتند، یک روز حزب‌الله دانشجویان خط امام بودند، همین مجاهدین انقلاب اسلامی بودند و حالا

واقعیت که استبداد هنوز نتوانسته سلطه پیدا بکند را هم نمی‌توانیم نبینیم. استبداد نتوانسته به سیستم مسلط تبدیل شود، زیرا در درون خود حاکمیت نیروی بازدارنده جدی و مقاوم در برابر آن وجود دارد، اساساً وقتی بپذیریم که حاکمیت یکپارچه نیست، نمی‌توانیم حکم به استبداد سلطه یافته بدهیم، اگر چنین کنیم آنوقت باید بگوئیم دو مستبد با هم ستیز می‌کنند، در حالیکه اینطور نیست و وقتی اینطور نیست، برای یک نیروی سیاسی جدی هیچ چاره‌ای جز این باقی نمی‌ماند که در این ستیز و مبارزه، با حفظ مواضع خودش در آن صفی قرار بگیرد که سزاوار حمایت است. باز هم توصیه می‌کنم، این مطالبی که در پیش کنگره جبهه دوم خرداد مطرح شده را با دقت بخوانید و سپس با هم بنشینیم و در باره استبداد صحبت کنیم. در همین کنگره، به شهادت مطالبی که در مطبوعات چاپ شده، یکی از نمایندگان ادواری مجلس بنام "یدالله اسلامی" با صدای بلند مسئله مذاکره پنهان با آمریکا را مطرح کرده و مطبوعات هم چاپ کرده‌اند. من جمله او را به نقل از روزنامه بنیان برایتان می‌خوانم: «مذاکره با آمریکا اکنون از کانال غیر رسمی دارد صورت می‌گیرد، ما هیچ مذاکره‌ای خارج از دید مردم را قبول نداریم و مذاکره بصورت رسمی تنها باید از طریق نمایندگان مردم صورت گیرد». کجا در مطبوعات دهه ۴۰ و ۵۰ شما شاهد طرح این مسائل بودید؟ کسی جرات می‌کرد چنین مسائل مهمی را با این دقت مطرح کند؟ ما تردید نداریم که اگر این آقای اسلامی اسناد و شواهد این مذاکرات را نداشت، جسارت طرح آن را هم نداشت زیرا بلافاصله او را می‌گرفتند و محاکمه می‌کردند. بنابراین امکان پنهان کردن و پنهان کاری هم بدلیل منفعل نبودن جامعه و حضور جنبش مردم در جمهوری اسلامی وجود ندارد و استبداد سلطه نیافته‌است.

خدابخشیان - حتی کارشناسان ارشد آمریکا هم اخیراً در باره یکپارچه نبودن حاکمیت در جمهوری اسلامی سخن می‌گویند و بر این فرضیه انگشت گذاشته‌اند که تمامیت خواهان نتوانسته‌اند به جریان مسلط در جمهوری اسلامی تبدیل شوند.

راه توده - ظاهراً آتش آنقدر شور است که آشپز هم فهمیده و باید متاسف بود که برخی سیاسیون و حتی کسانی که ادعا و یا سابقه مبارزاتی هم دارند هنوز این واقعیت را انکار می‌کنند. البته، من تصریح کنم که این کارشناسانی که شما از آنها یاد کردید عمدتاً مسئله را از زاویه حکومتی و در چارچوب محاسبات و برنامه‌های خودشان نگاه می‌کنند، در حالیکه ما مسئله را از نگاه جنبش و انقلاب ۵۷ بررسی می‌کنیم. وقتی آقای یدالله اسلامی با آن جسارت در باره مذاکرات پنهان با آمریکا صحبت می‌کند، متکی به چه نیروئی چنین جسارتی را پیدا کرده جز نیروی جنبش مردم؟ این مسائل ۱۰ سال پیش هم بود، اما هنوز جنبش در سطح کنونی در جامعه برآمد نکرده بود تا بتوان متکی به آن چنین مسائل مهمی را مطرح کرد. میلیارد میلیارد آقای رفسنجانی و نوربخش از بانک جهانی قرض گرفتند و ریختند به جیب آقای عسگراولادی و تاجر محترم، میلیارد میلیارد اسلحه خریدند اما جنبشی اینگونه نبود که متکی به آن بتوانند اینگونه با جسارت در باره چنان ریخت و پاش‌هائی سؤال کنند. آقای یدالله اسلامی بود، اما جنبش جسارت بخش نبود. بنابراین ما چندپارچگی در حاکمیت را هم، که اگر نبود اطلاعاتی در حدی که آقای اسلامی مطرح کرده است هم به این آسانی بدست نمی‌آید ناشی از وجود جنبش در جامعه می‌دانیم، همانگونه که جنبش را ادامه طبیعی انقلاب ۵۷ می‌دانیم و مسئله رفرم را هم ناشی از ضرورت دگرگونی در آنچه که طی ۱۰-۱۲ سال اخیر در ایران گذشته می‌دانیم. همین آقای اسلامی در همین جلسات پیش کنگره، که با

می کردند و جلو می رفتند. طراحان یورش به ملی-مذهبی‌ها می دانستند که در صورت اعلام این تشکل و اعلام اسامی رهبران آن و بویژه موقعیتی که برای آقای سحابی در نظر گرفته شده بود، آنوقت توجیه یورش به آنها برای افکار عمومی داخلی و خارجی بسیار دشوار بود. بالاخره در آنصورت باید اعلام می کردند که دبیر، دبیرکل و یا سخنگوی اتحاد نیروهای ملی-مذهبی را همراه رهبران این تشکل دستگیر کرده‌اند و این دیگر چیز دیگری بود. بهرحال، می‌خواستم بگویم که آزادی ملی-مذهبی‌ها، علاوه بر فشارهای داخلی و خارجی، حاصل آن نتایجی بود که طراحان یورش به این نیروها بدست آوردند. آنها می‌خواستند جلوی تحرک و تشکل این نیروها را بگیرند و تا حدودی هم موفق شدند، بنابراین نگاه داشتن آنها در زندان و بازتاب‌های داخلی و خارجی آن دیگر به صرفه شان نبود. برانداز هم که نبودند و نیستند، مسلح هم که نبوده و نیستند. قصدشان جلوگیری از رشد این اتحاد و فلج کردن آن بود. **می‌خواستند چنگ و دندان خودشان را در زندان‌ها به این نیروها نشان بدهند که دادند!**

خدابخشیان - یعنی گرفتن جلوی ورود به صحنه جریان سوم.

راه توده - ببینید این **جریان سوم** هم برای خودش چند شاخه پیدا کرده‌است. آن وقتی که فرمانده کل سپاه پاسداران، این آقای رحیم صفوی در قم، پس از انتخابات دوم خرداد اشاره به جریان سوم کرد و گفت **یک سنگی در چاه انداخته‌ایم تا مارها بیرون بیایند و سپس سرشان را با سنگ بگوییم**، اشاره‌اش به همین ماجرا بود و در یورش به نیروهای ملی-مذهبی هم همین تزی "سر مار را با سنگ کوبیدن" توسط واحد اطلاعات سپاه عمل کرد، دستگیر شدگان را هم به داخل زندان‌های سپاه بردند و آن بلاها را سرشان آوردند. از بعد از آن ادعاهای سردار رحیم صفوی تا حالا که ما با هم صحبت می‌کنیم، جریان سوم به چند شاخه تبدیل شده‌است. شما لابد در کیهان لندن خوانده‌اید که یک دیپلمات انگلیسی هم اخیراً گفته که در سال ۸۱ ایران شاهد ورود به صحنه **یک جریان سوم** خواهد بود! آقای **سایروس ونس** مرحوم هم وقتی در نیویورک و تحت عنوان "ایران بعد از انتخاب محمدخامنه‌ی سخترانی کرد و تئوری "اعتدال در اصلاحات" را مطرح کرد هم از **یک جریان سوم** مرکب از اعتدالیون دو جبهه مخالف و موافق اصلاحات سخن گفت. رسالتی‌ها هم می‌نویسند که مشکلیشان با تندروهای دوم خردادی است، اگر آنها را کنار بگذارند می‌شود **یک جریان سوم** مرکب از دو جبهه مخالف و موافق اصلاحات درست کرد. آقای محسن رضائی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرمانده کل سابق سپاه پاسداران هم مدعی به راه‌انداختن **یک جریان سوم** است، ملی-مذهبی‌ها را هم که می‌گویند **جریان سوم** است. به این ترتیب "جریان سوم" خیلی کش آمده و هر کسی از ظن خودش یک تعریفی برای این جریان سوم دارد، در حالیکه جریان سومی اصلاً وجود ندارد، اگر هم وجود داشته باشد، آن خواست‌های اساسی و ریشه‌ای مردم ایران است که هنوز در داخل کشور و با صراحت تدوین و اعلام نشده‌است و هر جریان و تشکلی بخش‌هایی از آن را می‌گوید. **جریان سوم از نظر ما هم یعنی توده دهها میلیونی مردم ایران** و خواست‌هایشان و اگر دقیق‌تر بخواهم برایتان بگویم، اصلاً **جریان سومی** و دوم و اولی در مملکت وجود ندارد. **یک جریان** وجود دارد و آنهم **جریان جنبش، مردم و خواست‌هایشان** است. یک جنبش در کشور ما وجود دارد، دو جنبش و سه جنبش وجود ندارد. هرکس هم که خودش را با این جنبش هماهنگ کند و سخنگوی آن شود با آنست و هرکس هم که در برابر جنبش مردم باشد، که دیگر بعنوان **جریان اول و دوم و سوم** و چندم مطرح نیست. وابسته به جریان مخالف جنبش

حزب‌الله یعنی لباس شخصی‌ها و بسیجی که هدایتش در دست جمعیت مولفه اسلامی است و در واقع **حزب فقط مولفه اسلامی!** اگر به اینها باشد، هیچ حزب و سازمان و تشکلی را جز خودشان نمی‌خواهند در جامعه فعال باشد، چیزی شبیه ناسیونال سوسیالیست‌های آلمان در زمان هیتلر. بنابراین، یکی دیگر از انگیزه‌های مهم یورش به نیروهای ملی-مذهبی جلوگیری از متشکل شدن این نیروها بود. شما احتمالاً به خاطر دارید که در یکی از گفتگوهای که در ارتباط با کنفرانس برلین با هم داشتیم و حتی تصور می‌کنم قبل از این کنفرانس بود، احتمالاً در ارتباط با انتخابات مجلس ششم بود، من خدمت شما و شنوندگانتان گفتم که نیروهای ملی-مذهبی در تدارک یک جبهه هستند. جبهه‌ای مرکب از بازماندگان حزب مردم، جنبش مسلمانان مبارز، سوسیالیست‌های خداپرست، نهضت آزادی ایران، برخی چهره‌هایی که در کسوت روزنامه نگار و مطبوعاتی اکنون قرار دارند و فعالینی که در اطراف مجله ایران‌فردا به رهبری آقای مهندس سحابی حضور دارند، باضافه چهره‌های روحانی و غیر روحانی نظیر آقای طاهر احمدزاده، حجت‌الاسلام اشکوری و دیگران. یعنی همه آنها که در انتخابات دوم خرداد ۷۶ هم فعال بودند و بعد از این انتخابات بر فعالیت‌های خودشان افزودند و در مطبوعات و بویژه هفته‌نامه‌ها حضور بسیار آشکاری پیدا کردند. همان موقع ما در نشریه راه توده نوشتیم و در گفتگو با شما هم از قول آقای **یوسفی اشکوری** عنوان کردیم که قرار است "**اتحاد نیروهای ملی-مذهبی**" تشکیل شود. حجت‌الاسلام اشکوری در مصاحبه‌ای که همان موقع‌ها در مطبوعات چاپ شد گفته بود که اعلام جزئیات بیشتر مربوط به این اتحاد را بعد از انتخابات مجلس ششم اعلام خواهد کرد. همه می‌دانستند که این اتحاد عملاً تشکیل شده و سخنگوی آن هم تا تشکیل کنگره آقای **مهندس سحابی** انتخاب شده‌است. این آقایان بعد از انتخابات مجلس ششم گام بزرگترین هم برداشتند و با شرکت در **کنفرانس برلین** تلاش کردند جبهه‌ای را که تشکیل داده بودند تا خارج از کشور هم گسترش بدهند و این مرزبندی داخلی و خارجی را در هم بشکنند. بنابراین می‌بینید که چه کار بزرگی را تدارک دیده بودند. مهم‌ترین انگیزه بهم ریختن کنفرانس برلین و آن جنجالی که به پا کردند جلوگیری از همین اتحاد بود و بعد هم در داخل کشور به بهانه همین کنفرانس، اما در واقع برای درهم شکستن اتحادی که می‌رفت تا رسماً اعلام شود به نیروهای ملی-مذهبی یورش بردند. شبی هم که به خانه آقای "بسته‌نگار" داماد آیت‌الله طالقانی حمله کردند و عده زیادی از نیروهای ملی-مذهبی را دستگیر کردند، در حقیقت به نشست این نیروها حمله کردند. به این ترتیب، می‌خواهم بگویم ریشه و انگیزه یورش به نیروهای ملی-مذهبی جلوگیری از متشکل شدن این نیروها و ورود یک تشکل سازمان یافته به صحنه سیاسی ایران بود. تمام حرف‌ها و ادعاهایی که قوه قضائیه در این رابطه مطرح کرد ارتباطی با واقعیت امر نداشت. واقعیت همین است که من خدمت شما و شنوندگانتان گفتم. مخالفان اصلاحات و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی از تشکل و سازماندهی وحشت دارند و از جمله دلایل زمینه چینی برای حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم همین است، همانطور که توطئه علیه دفتر تحکیم وحدت دانشجویی همین انگیزه را دارد. البته، از نظر ما آقایان ملی-مذهبی که اتحاد نیروها را پایه گذاری کرده بودند، اشتباه کردند که همان موقع و با استفاده از فضائی که وجود داشت تشکل خودشان را اعلام نکردند. آنها نباید منتظر نتیجه انتخابات مجلس ششم می‌شدند، همانطور که نباید روی نیروی خارج از کشور حساب‌های بزرگ باز می‌کردند. باید کارشان را در داخل کشور

خدابخشیان - دهنمکی، الله کرم و شلمچه‌ای‌ها هم خودشان را جریان سوم می‌دانند!

راه توده - به آن لیستی که برایتان گفتم این یکی را هم اضافه کنید. البته تا آنجا که من شنیده‌ام و خبر دارم آقایان طرفدار بازگشت نظام گذشته سلطنتی هم خودشان را **جریان سوم** می‌دانند.

خدابخشیان - شما در باره آزادی ملی-مذهبی‌ها، اگر اشتباه نکنم، اینطور نظر دارید که فشار جنبش مردم باعث آزادی آنها شد، درحالی‌که هستند نیروهای دیگری که معتقدند جناح راست جنبش را فلج کرده و جناح راست اشتباه شاه را مرتکب نشد و اجازه نداد مشت متشکل جنبش مثل پتک برسرش فرو بیاید. شما هنوز اعتقاد به فلج شدن جنبش ندارید؟

راه توده - پاسخ ما قطعاً منفی است. جنبش به راه خودش ادامه می‌دهد. هیچ جنبشی مسیر و ریتم یکنواختی را طی نمی‌کند. دلیل این نوع ارزیابی‌هایی که به آن اشاره کردید بیشتر باز می‌گردد به شتاب و تصوراتی که نیروهای، عمدتاً در خارج از کشور نسبت به مسیر حرکت جنبش در داخل کشور دارند. عجله دارند که در عرض یکسال همه چیز آنگونه بشود که می‌خواهند، البته همه هم خواست واحد و درک واحدی از ماجراها ندارند. خیلی‌ها دنبال آن نتیجه‌ای هستند که در ذهنشان هست، یکی دلش می‌خواهد جمهوری اسلامی هر چه زودتر سرنگون بشود، یکی دلش می‌خواهد هرچه زودتر نظام شاهنشاهی برگردد، یکی دلش می‌خواهد اسلام را نجات بدهد، یکی دلش می‌خواهد زمان را به ۲۵ سال پیش برگرداند و در خیابان‌های شمال تهران گردش شبانه کند، یکی دلش می‌خواهد دوران اول انقلاب برگردد. شتاب و عجله سازمان‌ها و گروه‌ها باضافه این خواسته‌هایی که برایتان برشمردم دست به دست هم داده و همانطور که عجولانه خواهان رسیدن به خواست‌هایشان هستند، عجولانه‌هم از شکست و فلج شدن جنبش سخن می‌گویند. شما دیدید که تا ملی-مذهبی‌ها را گرفتند خیلی‌ها فاتحه جنبش را خواندند، تا اکبر گنجی زندانی شد عده‌ای دیگر این فاتحه را خواندند، تا حجابیان ترور شد گفتند به اصلاحات شلیک شد. بر سر هر حادثه و رویدادی ما شاهد این قضاوت‌های عجولانه بوده‌ایم، اما ببینید که حرکت جنبش با ریتمی متناسب با واقعیات و توازن نیروهای داخلی و خارجی ادامه دارد و حتی با درس‌گیری از برخی اشتباهات اجتناب‌ناپذیر اکنون پخته‌تر و آگاه‌تر به پیش می‌رود. شما در همین روزنامه بنیان، اکنون با آقای تاج‌زاده جدیدی روبرو می‌شوید که یک شخصیت پخته سیاسی است و مطالبی که می‌نویسد به مراتب دقیق‌تر و پخته‌تر از بسیاری مطالبی است که در این مهاجرت و با ادعاهای بزرگ بزرگ نوشته و منتشر می‌شود. بیانیه آقای عباس عبدی در جلسات پیش‌کنگره جبهه دوم خرداد را که یک قطعنامه سیاسی دقیق است باید خواند تا دانست در این سال‌ها و در طول حرکت جنبش به جلو و متأثر از حرکت و کسب تجربه چه درایتی از سوی اصلاح طلب‌های حکومتی به میدان آورده شده‌است و یا مطالبی که آقای باستانی در مطبوعات داخل کشور می‌نویسد و یا دیگران و دیگران. اینها حاصل فلج جنبش است و یا تعمیق جنبش؟ حاصل عقب‌نشینی و انفعال است و یا حرکت به جلو و فعال بودن؟

خدابخشیان - شما فرد کم تجربه‌ای نیستید، حتی دیشب یکی از همکاران رادیویی‌ما که کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" را می‌خواند با عجله به من تلفن کرده بود و از من می‌پرسید، خبر داری این فلانی که با او گفتگو می‌کنی عضو کمیته سه نفره‌ای بوده که کیانوری گزارش قیام نوزده را به آن می‌داده؟ من با توجه به این شناخت و تجربه می‌خواهم از شما

است. بقیه‌اش بحث‌های انحرافی است که می‌خواهد ما را در شناخت جنبش مردم به گمراهی ببرد و وحدت و اتحاد مردم را قسمت قسمت کند. کسانی هم در حاکمیت وجود دارند که به تناسب وابستگی‌ها و تعلقات خودشان نسبت به این جنبش مسائل و خواسته‌های آن را مطرح و از آن حمایت کرده‌اند. اشتباه داشته‌اند، پیشرفت داشته‌اند، تعلل داشته‌اند، شتاب داشته‌اند و بالاخره در طول این حرکت آنها هم با اشتباه و یا بی‌اشتباه تا اینجا جلو آمده‌اند. در خارج از حاکمیت و در خارج از کشور هم همینطور است. کسانی هم با همین اشتباهات و یا هوشیاری‌ها و یا پرهیز از اشتباهات با جنبش تا حالا بوده‌اند و خودشان را به لحظه کنونی که در آن قرار داریم رسانده‌اند. **در خارج از کشور بسیار محدودتر و پراشتباه‌تر و در داخل بر عکس.** این شناخت ماست. بنظر ما، بهترین حالت آنست که آن اصلاح طلب‌های داخل کشور (اعم از حکومتی و غیر حکومتی) با طرفدار اصلاحات در خارج از کشور (علیرغم معدود و محدود بودنشان) دست به دست هم داده و جنبش را تقویت کنند و سری بشوند که باید بر تنه تنومند جنبش مردم قرار بگیرد. عملاً اینطور هست ولی باید شکل دقیق خودش را پیدا کند. شما ببینید در خارج از حاکمیت آن چیزی که از دهان آقای سبحانی وقتی از زندان در آمده و با دانشجویانی که به دیدارش رفته‌اند بیرون آمده، چقدر نزدیک است به سخنان و نظرات اصلاح طلب‌های جدی درون حاکمیت و نظراتی که در پیش‌کنگره جبهه دوم خرداد مطرح شد. یا مطالب و ارزیابی‌هایی که برخی محافل توده‌ای داخل کشور پیرامون اوضاع کشور می‌کنند، چقدر هماهنگ است با خواسته‌های مردم و مواضع برخی از اصلاح طلب‌های جدی درون حاکمیت. ما در شماره ۱۱۶ یک پیام برای سال نو منتشر خواهیم کرد که از داخل کشور بدست ما رسیده و نظرات بسیار فشرده و کوتاه برخی توده‌ایها را منعکس می‌کند، توصیه می‌کنم آن را بخوانید و شنوندگانتان را هم در جریان آن بگذارید. ببینید چقدر دقیق در باره خواست مردم، مرحله‌ای که جنبش در آن قرار دارد و بویژه شیوه‌هایی که مردم برای مبارزه و پیشبرد خواست‌هایشان اتخاذ می‌کنند در آن صحبت می‌شود. خُب، این نزدیکی‌های فکری باید یکسو، یک جهت و یکپارچه شود، هرچند که مخالفان اصلاحات در این همسوئی و یکپارچگی ایجاد مانع و اشکال کنند. مخالفان اصلاحات می‌کوشند همه را از هم جدا کنند و از راه‌افتادن یک سیل سازماندهی و اتحاد جلوگیری کنند، وظیفه‌ما، بعنوان طرفداران جنبش و اصلاحات در هم شکستن این کوشش است. مسئله مقابله و افشای توطئه متلاشی کردن دفتر تحکیم وحدت و یا حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را واقعا باید از این زاویه دید و نسبت به آن حساس بود، نه تنها حساب بود، بلکه با هر امکانی که در اختیار داریم در جهت جلوگیری از تحقق این توطئه وارد میدان شد. این همان حساسیت و نگرانی ما در تمام سال‌های گذشته در باره دفتر تحکیم وحدت بوده و هر بار هم که با شما گفتگویی داشته‌ام این نگرانی را با دلائل مختلف مطرح کرده‌ام، حتی گاه با کلام و زبانی تند، در باره کسانی که با حرف‌های گنده گنده وارد میدان شده بودند و دیدیم و دیدید که عملکرد و سخنان آنها چیزی نبود جز تضعیف تشکل سراسر دانشجویی کشور، یعنی دفتر تحکیم وحدت و این خواست مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی بود و هست. جلوگیری از تشکل ماندن و متشکل شدن بیش از یک میلیون دانشجوی، وابسته به تشکل‌های مختلف دانشگاهی و فعال دانشجویی در کشور توطئه ناشناخته‌ای نیست و نباید نسبت به آن بی‌تفاوت بود.

بپرسم که فکر نمی‌کنید اصلاح طلب‌ها، اینگونه که شما در باره تجربه اندوژی آنها صحبت می‌کنید، خودشان هم اصلاح شده‌اند؟
راه توده- در باره بخشی از صحبت‌های شما و مطالبی که همکار و یا همکاران شما در رادیوی شما مطرح کرده‌اند، اجازه بدهید ما بر سر همان قراری که از ابتدا با هم داشتیم بمانیم و صحبت ما از چارچوب تحلیل اوضاع ایران خارج نشود. در این ارتباط من فقط یک کلام می‌گویم: نام آنچه که شما مطرح کردید **قیام** نبود، بلکه **کودتا** بود!

برویم بر سر ادامه بحث خودمان. اگر منظور از اصلاح شدن آن باشد که آگاه‌تر، باتجربه‌تر و پخته‌تر شده‌اند با شما موافقم و این ممکن نبود و نیست مگر در دل جنبش مردم و در حرکت با جنبش مردم. حتی با توجه به این آگاهی و به تعبیر شما اصلاح شدن، **ما فلج جنبش را قبول نداریم**. اگر جنبش را در بستر خودش ببینیم و دچار خوش‌خیالی در باره توان و اراده قدرت روبروی جنبش نشویم، می‌بینیم که آنها از منافع حکومتی و اقتصادی خودشان دفاع کرده‌اند و حادثه آفریده‌اند و از این طرف هم جنبش مردم و کسانی که با آن همراه بوده‌اند راه‌حل‌هایی را برای خنثی کردن این یورش‌ها پیدا کرده‌اند. زده‌اند و خورده‌اند و پیش رفته‌اند. حالا خیلی‌ها این درس بزرگ روزگار را آموخته‌اند که مبارزه طبقاتی و دفاع از منافع طبقاتی خیلی جدی تر از آنست که تصور کرده بودند. ماجرائی که در ایران جریان دارد، در واقعیت امر و در بطن و ریشه آن، مبارزه‌یست برای به زیر کشیدن سرمایه‌داری بزرگ تجاری-مافیائی از قدرت حاکمه. این سرمایه‌داری از انقلاب مشروطه تا کنون، هرگز چنین قدرت، موقعیت و ثروتی را در اختیار نداشته است و حالا یک جنبش عمومی علیه آن پیا خاسته و می‌خواهد این ثروت و قدرت را مصادره کند. این امر کوچکی نیست، خودش **یک انقلاب** است، اگر قبول داشته باشیم که انقلاب یعنی به زیر کشیده شدن یک طبقه حاکم و متحدان آن از قدرت و جایگزین شدن طبقات و اقشار دیگر. حالا اگر اینطوری ببینیم مسئله را، آنچه اتفاق افتاده دستگیری یک عده و آزاد کردن آنها اگر امتیازی برای طرف مقابل بوده، رشد آگاهی و توجه بیشتر مردم به این نیرو از سوی جنبش هم یک امتیاز در جدول جنبش بوده است. همینطور است بقیه مسائل. یکی زده‌اند، دوتا خورده‌اند، دوتا زده‌اند، یکی خورده‌اند و نبرد همچنان ادامه دارد. بنظر ما، آن جریانی که روی رینگ جنبش گیج شده و حالت نیمه فلج پیدا کرده، مخالفان اصلاحات و جنبش‌اند و نه طرفداران اصلاحات و جنبش. **تابلو را عده‌ای سر و ته به دیوار اتاق کارشان آویخته‌اند!**

خدابخشیان- من چند روز پیش فصلنامه "گفتمان" را می‌خواندم. بسیار پربار بود. در آنجا آقایانی مثل تاج‌زاده، تاجیک، علوی‌تبار، کدیور و خیلی‌های دیگر مقالات و تئوری‌های بسیار جالبی را در باره ایران و جهان و حتی اسلام مطرح کرده‌بودند. من هم با شما موافقم که سطح بحث‌ها و سطح آگاهی‌ها خیلی بالاست و هر حکومتی در ایران با این آگاهی و این گسترش نظرات و دارندگان نظرات به این آسانی نمی‌تواند حکومت کند، اما در لابلای این نظرات و مقالات بعضی اختلاف دیدگاه‌ها در میان اصلاح طلب‌ها مشهود است.

راه توده- با شما کاملاً موافقم. واقعیت اینست که هر بار موقعیتی بر اثر جنبش، سقوط حکومت‌ها و یا انقلاب در ایران فراهم آمده تا مطبوعات و احزاب وارد صحنه شوند و ارتباط مردم با هم برقرار شود و آگاهی‌ها به عمق جامعه برود، عمر این دوران کوتاه بوده‌است. شرایط را متشنج کرده‌اند، که البته خود حکومت‌ها نقش مهمی در ایجاد این تشنج‌ها

داشته‌اند و سپس فضای سیاسی کشور بسته شده‌است. یکی از دست‌آورد‌های جنبش کنونی در کشور ما تداوم فضای سیاسی است. البته، خیلی‌ها و از جمله خود ما هم اعتقاد داریم که این فضا بسیار تنگ است، اما فراموش نباید بکنیم که حفظ همین فضای تنگ هم بهتر از فضای بسته‌است. می‌خواهم در نهایت امر بگویم که هر بار فضائی برای دموکراسی در ایران فراهم شده، ما این مشکل تاریخی را داشته‌ایم که نتوانسته‌ایم در برابر حکومت و در برابر ماجراجوها مانور کرده و فضای دموکراسی را هر قدر هم که کوچک و تنگ باشد حفظ کنیم. فضا را چنان تیره و تار کرده‌اند که مردم نتوانسته‌اند در آن نفس بکشند و سمت و سوی حرکت‌ها را عمیقاً بشناسند. خوشبختانه دوره اخیر چند سال دوام پیدا کرده و تمام تلاشی هم که می‌کنند تا به هر بهانه‌ای شده این فضا را ببندند خوشبختانه تا حالا و بر اثر هوشیاری مردم با بن‌بست برخورد کرده‌است. ادامه این فضا، این امکان را فراهم می‌کند که از یکطرف آگاهی در درون جنبش عمیق شود و از طرف دیگر تجربه جنبش به رهبران و سخنگویان آن منتقل شود. بنابراین، ما هیچ اشکالی نمی‌بینیم که مثلاً آقای عبدی کمی تندتر بنویسد و یا بیاندیشد و یا آقای حجاریان کمی ملایم‌تر و یا برعکس. ما بسیار هم از این تنوع نظرات خوشحالییم و ایکاش شرایطی فراهم شود که حرف‌های ما هم بتواند در داخل کشور منتشر شود و در کنار دیگر نظرات به تجربه اندوژی جنبش مردم یاری برساند. بنابراین، ما هیچ ترسی از تنوع نظرات در صفوف سیاسیون و مطبوعاتی‌های طرفدار اصلاحات نداریم، همانقدر که از ماجراجویی و از اشتباه در محاسبه توازن نیروها باید ترسید. در ادامه همین فضا و همین عرصه‌است که بتدریج خیلی از مسائل مطرح می‌شود. مثلاً من مدتی پیش مقاله‌ای خواندم از آقای علوی‌تبار در باره شکنجه و نمایش‌های تلویزیونی. بسیار دقیق و با جسارت کامل نوشته بود که ایشان و دوستان و همفکرانشان در سال‌های اول انقلاب اشتباه کردند که وقتی عده‌ای را به تلویزیون کشاندند تا زیر فشارهای طاقت فرسا نفی شخصیت خودشان را بکنند سکوت کردند. نوشته بود **"ما باید می‌ایستادیم، زیرا این پدیده نمی‌توانست متوقف بماند و ادامه پیدا نکند"**. **این مقاله در همین روزنامه "بنیان" چاپ شده بود و اشاره‌ای غیر مستقیم به یورش به حزب توده‌ایران و بلائی بود که در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها بر سر رهبران آن آوردند**. حالا رسیده‌اند به این نتیجه که نباید سکوت می‌کردند و این درست نیست که اگر مخالف فکری و حتی ایدئولوژیک مرا زیر شکنجه آوردند به تلویزیون ما خوشحال بشویم و به این فکر نکنیم که فردا نوبت ما هم خواهد رسید. این اشتباهی‌است که در آن سال‌ها خیلی‌ها کردند، حتی تعدادی از رهبران وقت نهضت آزادی که هنوز در مجلس شورای اسلامی حضور داشتند و مستند به اعترافات تلویزیون و نفی شخصیت واقعی قربانیان شکنجه‌گاه‌ها در مجلس سخنرانی کردند. همه از گذشته آموختند و ما امروز با یک جامعه پر تجربه روبرو هستیم و یکی از دلایل اینکه حکومت نمی‌تواند بر جنبش مردم مسلط شود تاثیر وجود همین تجربه گسترده و عمیق است. خوب، این انتقاد به خود بسیار جسورانه و صادقانه‌است. این حرف‌ها در جامعه باید گفته شود و می‌بینیم که با ادامه فضای کنونی مطبوعات گفته هم می‌شود. حالا در مهاجرت هی بنشینند و برخیزند و بگویند اصلاحات با بن‌بست روبرو شد، جنبش شکست خورد، اصلاح طلب‌ها درجا زدند و از این نوع حرف‌های بی‌سر و ته، که حتی جرات نمی‌کنند در یک جمع وسیع بگویند تا پاسخ خودشان را بگیرند. میروند در یک اتاق و یا سالن می‌نشینند و با دوستان و همفکرانشان از این نوع ترها صادر می‌کنند و از شکست‌ها و اشتباهاتشان هم نمی‌خواهند درس بگیرند.

وقتی مطبوعات را بستند، شما در همین سلسله گفتگوها شاهدید که من گفتم عمق جنبش بیش از آنست که تصور می‌کنند. بزودی گنجی‌های

پرتلاطم بشود و آنوقت ببینیم چه نقشی را برعهده می‌گیرد و چه نظراتی می‌دهد. آنچه که مسلم است و ما هم در آن تردید نداریم اینست که ارتش افغانستان باید تشکیل شود و شاید ظاهر شاه هم که خودش در جوانی نظامی بوده، با توجه به همین سابقه چنین نظری را بیان کرده‌است. از نظر ما هم، همانطور که در گفتگوهای دیگر گفتیم، ارتش ملی افغانستان نمی‌تواند بدون استفاده از نظامیان قادر به کار و متخصص افغانستان که از دولت نجیب‌الله و کارمل باقی مانده‌اند تشکیل بشود؛ چه عده‌ای خوششان بیاید و چه نیاید، چه از عاقبت آن بترسند و چه نترسند. واقعیت همین است! افسران دوران حکومت داوود هم اگر زنده مانده باشند آنقدر پیر و زمین‌گیرند که دیگر روی آنها نمی‌توان برای تشکیل ارتش حساس کرد. مثل این می‌ماند که به ارتشید جم بگویند بفرمائید شما امروز فرمانده ارتش ایران بشوید. خُب از ایشان که چنین کاری دیگر ساخته نیست. ایشان می‌تواند خاطرات بنویسد و یا اگر توانی داشته باشد در حدی که ما نمی‌دانیم چقدر است مشورت سیاسی به دوستانش بدهد، دیگر فرماندهی که از ایشان بی‌نمی‌آید. در مورد افغانستان و نظامیان دوران حکومت داوود هم وضع همین است. از دوران خود ظاهر شاه هم به دشواری بتوان تصور کرد اصلا کسی باقی مانده باشد. عده‌ای را که از کوه پائین آورده‌اند نمی‌توان ریششان را زد و بجای شلوارهایی که افغان‌ها آن را "خشتک دراز" می‌گویند شلوار سربازی پایشان کرد و پشت هواپیما و تانک نشانند. نمی‌توانند در هر پادگان و پاسگاهی افسر انگلیسی و امریکائی و آلمانی را بکارند. مقاومت در برابر قوای خارجی از همین حالا هم شروع شده و این ربطی به طالبان و غیر طالبان ندارد. مردم افغانستان غیرتشان قبول نمی‌کند که سرباز خارجی در شهرهایشان راه بروند و فرمان بدهند. این را هر کس که کوچکترین آشنائی با افغانستان و روحیه مردم آن داشته باشد درک می‌کند. امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها هم بزودی درک خواهند کرد. من احتمال می‌دهم که ظاهر شاه با توجه به همین امر چنان موضعی گرفته باشد. تا آنجا هم که ما می‌دانیم ایشان باید همین روزها می‌رفت به کابل و مقدمات تشکیل لوئی جرگه برای دو ماه دیگر فراهم می‌شد.

ما اعتقاد داریم که نه تنها برای تاسیس و تشکیل ارتش افغانستان، بلکه برای دستگاه دولتی و حکومتی هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از بقایای دولت‌های نجیب‌الله و کارمل نیست. اتفاقاً در این زمینه استفاده هم کرده‌اند. شما این مصاحبه خانم ژیلابنی یعقوب را با آقای کرزای در جریان سفر او به ایران بخوانید. روزنامه‌نگاری از نسل جدید که بسیار زیبا، پخته و با توجه به شرایطی که در آن فعالیت مطبوعاتی می‌کند با آقای کرزای مصاحبه کرده بود. حتماً برای شنوندگانتان این مصاحبه را حداقل بخش‌هایی از آن را بخوانید تا لاقلاً با نسل جدید روزنامه‌نگاران ایران بیشتر آشنا شوند. خُب، آقای کرزای در همین مصاحبه، وقتی خانم بنی‌یعقوب در باره موقعیت زنان در کابینه کرزای می‌پرسد می‌گوید که خانم "سهیلا" وزیر صحت عامه، مثل یک شیر زن در کابینه حضور دارد. می‌گوید که این خانم در میدان هوایی که همان فرودگاه خودمان باشد به صورت یک تفنگ بدست که نظم فرودگاه را بهم زده بوده سیلی نواخته و ادبش کرده‌است. این خانم سهیلا از کادرهای سازمان زنان دولت نجیب‌الله است، رئیس بزرگترین بیمارستان کابل در زمان او بوده‌است و حالا در کابینه آقای کرزای حضور دارد و در افغانستان مدیریت می‌کند. بنظر ما از این زنان بسیارند و مردانی با مدیریت، تجربه و دانش هم زیادند که در دولت‌های سابق افغانستان کار می‌کرده‌اند. برای تشکیل دولت هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از این کادرها وجود ندارد. (بقیه در ص ۱۷)

دیگر و عمادالدین باقی‌های جدید وارد صحنه خواهند شد. حالا روزنامه‌ها را ورق بزنید و ببینید با چه اسامی جدیدی روبرو می‌شوید، که سینه خودشان را برای جنبش سپر کرده‌اند. وقتی ملی-مذهبی‌ها را گرفتند هم همین تازها را دادند و من در گفتگو با شما گفتیم که بزودی خواهید دید که ملی-مذهبی در چند چهره شناخته شده نهضت آزادی خلاصه نمی‌شود، این یک اندیشه است و بزودی سخنگویان جدید آن وارد میدان خواهند شد. حالا همین اندیشه را کسان دیگری با قلم و زبان دیگری دارند دنبال می‌کنند و افرادی نظیر زیدآبادی جای آقای علیجانی را گرفته‌اند. زیدآبادی‌ها را بگیرند، کسان دیگری وارد میدان می‌شوند. این حکم جنبش است. حکومت این اشتباه را کرده بود که ملی-مذهبی یعنی آقای دکتز یزدی و مهندس سحابی، ما چرا باید این اشتباه را بکنیم؟ این یک اندیشه‌است، که در سپاه پاسداران هم پیدا می‌شود، در نیروی انتظامی و در میان روحانیون هم سخنگویانش پیدا می‌شوند، در قم و در مدارس دینی هم پیدا می‌شود و می‌بینیم که شده‌اند. اندیشه سخنگویان خودش را پیدا می‌کند. می‌خواهم این نتیجه را از سؤال شما بگیرم، که ما از این بحث‌ها و این اختلاف نظرات و فضای نیمه باز کنونی جامعه بسیار هم خوشحالیم و معتقدیم نسل نوین و چهره‌های نوین به این ترتیب وارد صحنه می‌شوند و جانشین نسل قدیم می‌شوند. همانطور که گفتیم ایکاش فضائی فراهم بشود که نیروهای غیر مذهبی هم بتوانند دیدگاه‌هایشان را در مطبوعات طرح کنند تا معلوم شود این دیدگاه‌ها چقدر در جامعه بُرد دارد و پذیرفته می‌شود. فقط در این صورت است که بسیاری از حرف‌های بی‌پروپاتی که در مهاجرت زده می‌شود و گویندگان آنها خودشان را در جمع خودشان رهبر و سیاستمدار و مبارز یافته‌اند واقعاً خواهند فهمید کجای کارند و در نشریاتی که منتشر می‌کنند بقال سرکوجه حاضر است حلواشکری بیچد و دست مردم بدهد!؟

برویم به افغانستان

خدابخشیان - ما نمی‌توانیم با شما گفتگو کنیم و در باره اوضاع افغانستان پرسش نکنیم. شنوندگان ما در فاصله هرگفتگویی که با رادیوی ما داشته‌اید با تلفن و پیام از من خواسته‌اند تا اگر با شما گفتگو کردم یادام نرود که در باره افغانستان هم بی‌پرسم. فکر نمی‌کنم این که شما با اوضاع افغانستان از نزدیک آشنا هستید راز سر به مهری باشد. اما پیش از رفتن به افغانستان و با توجه به خستگی شما یک استراحت کوتاه می‌کنیم و بعد ادامه می‌دهیم.

- موافقم!

خدابخشیان - آیا بین ظاهر شاه و آقای کرزای اختلافی وجود ندارد، مثلاً در باره نیروهای خارجی مستقر در افغانستان. این را تا حالا چندین بار شنوندگان ما پرسیده‌اند.

راه‌توده - ظاهراً این سؤال از آنجا پیدا شده که آقای ظاهر شاه، گویا در یکی از مصاحبه‌های اخیرش و در آستانه بازگشت به افغانستان از در مخالفت با استقرار نیروهای خارجی در افغانستان در آمده‌است. ببینید، ایشان در آستانه بازگشت به افغانستان بالاخره باید یک اظهار نظری در باره موقعیت کنونی افغانستان می‌کرد و این اظهار نظر هم نمی‌توانست بی‌اعتناء به روحیه ناسیونالیستی مردم افغانستان باشد. اگر چنین گرایشی و چنین خواستی در مردم افغانستان وجود نداشت، اگر مخالفت با حضور نیروهای خارجی وجود نداشت ایشان هم چنین اظهار نظری نمی‌کرد. اما اینکه این مسئله باعث اختلاف نظر بین این دو شده باشد، خیلی زوداست ما اینگونه قضاوت کنیم. باید صبر کرد تا آقای ظاهر شاه وارد افغانستان

(بقیه مصاحبه با سردبیر راه توده از ص ۲۱)

بالاخره سراسر افغانستان استاندار می‌خواهد، فرماندار می‌خواهد، کادر اداری می‌خواهد، معلم می‌خواهد، استاد دانشگاه می‌خواهد و همینطور بگیرید و بروید جلو. شما ببینید در همین ایران خودمان، وقتی مرزبندی خودی و غیر خودی کردند و عده‌ای را از کادر دانشگاهی، آموزشی و اداری کنار گذاشتند، چه لطمه‌ای به دستگاه دولتی وارد آمد، حالا این را در سطح فاجعه‌بار کنونی افغانستان گسترش بدهید تا بیشتر مشخص شود ما چه می‌گوئیم.

خدابخشیان - آقای کرزای در همین مدت کوتاه نشان داده‌است که سیاستمدار زیرکی است. او شاید یک روزی هم موفق شود ژنرال‌های دولت کمونیستی را در خدمت ارتشی به سیستم امریکائی در آورد.

راه توده - ایشان می‌تواند فکری اینچنین هم داشته باشد، اما آنهایی هم که احتمالاً وارد این سیستم می‌شوند لابد چاره‌ای برای حفظ استقلالشان می‌کنند. بالاخره این هم یک عرصه‌ایست. ما فکر نمی‌کنیم دیگران هم کمتر از آقای کرزای سیاستمدار و آینده‌نگر باشند، حتماً آنها هم می‌دانند کجا قدم می‌گذارند و چگونه باید حرکت کنند تا در خدمت امریکا قرار نگیرند. بهرحال، آنچه از نظر ما قطعی است، اینست که واقعیت خودش را به همه تحمیل می‌کند، اینکه دوباره جنگ‌های محلی در افغانستان شروع شده، اینکه فرماندهان نظامی باز هم به فکر رقابت با هم افتاده‌اند و هر کدام می‌خواهند حاکم یک منطقه باشند، اینکه نظامی‌های خارجی در درگیری‌های محلی کشته می‌شوند و یا در شهر کابل شکار می‌شوند. اینها بعنوان یک واقعیت وجود دارد و این واقعیت خودش را نه تنها به آقای کرزای و ظاهرشاه بلکه به خیلی‌های دیگری که در صحنه حوادث امروز افغانستان هستند تحمیل می‌کند. خلع سلاح نیروهایی که ۱۰-۲۰ سال است سلاح در اختیار دارند کار شوخی و ساده‌ای نیست. آنها که این نیروها را فرماندهی می‌کنند در قاچاق مواد مخدر، در ترانزیت قاچاق اجناسی که از خلیج فارس و از طریق مرزهای ایران وارد افغانستان و سپس پاکستان می‌شود دست دارند. این مسئله در تمام استان‌ها و مناطق زرنج، فراه، هرات و هلمند جریان دارد و تا آنسوی قندهار هم ادامه دارد. در هرات، این نیروهای مسلح دستشان در جیب گشادی است که در مشهد، آقای واعظ طبسی دارد. کوتاه کردن دست این نیروها و درآوردن سلاح از دست اینها کار ساده‌ای نیست، کار سرباز امریکائی و انگلیسی و ترک هم نیست، کار خود این گروه‌ها هم نیست چون یا با هم وارد جنگ می‌شوند و یا با هم به توافق بر سر تقسیم پول و منطقه نفوذ می‌رسند و علیه دولت مرکزی وارد جنگ می‌شوند! این کار، کار بسیار دشواری است که فقط از یک ارتش منسجم ملی بر می‌آید، ارتشی که فرماندهی‌اش را فرماندهان این گروه‌های جنگجو در اختیار نداشته باشند. شما فرماندهان دیگری جز فرماندهان دولت‌های سابق افغانستان می‌شناسید؟